

عالی بزرگ نیز از آنکه بود پس اینقدر ندانند که آن اعراض که می
بر سخن اینعلم بزرگ میکنند این سخن را عوزی است که آن غوغا علم است
است ندوی و نه علم و بکجوان اینقدر در خود اندیش نند از عادت و نایز
بود از وی نیز اعراض باید کرد و بخواهد مشغول نیاید کشت و بکار می بود
آن بود که مستر شد بود و آنچه از سخن بزرگان فهم کرده باشد تصور
فهم خویش حمل باید کرد و آنچه برسد از جهت فایده برسد و لکن آنکه علم بود
و فهم وی از درک حقایق قاصر بود و بخواهد نیز مشغول نباشد
بزرگ که هیچ حاصل است اند علییه و سلام میگویند سخن معاشه الانبیا ابرار
بان شکل انفس علی قدر عقولیم یعنی با جنب یا نیم فرموده شده است ما را
که با مردم آن کویم که فهم ایشان بدان رسد و در یابند و هر چه ایشان از طاعت
شنیدند آن نباشد جز و کنیم بپاری چهارم است که مستر شد بود و در
بود و دی فهم و حال بود و غیر مغلوب غضب شوهرت و حمد و جاه
و مال نبی و طالب و جوینده را هر است و صراط مستقیم بود سوالی
که کند از امر لغت و لغت آن که در این یک بیمار علاج پذیر بود اگر جواب
او مشغول کردی زود باشد بلکه واجب باشد و هم آنکه از او نظیر و نظری
از آن سخن است

و بجا رسید

و بجا رسید

نور

اختراعی کردانی که بخواهد میگویند سخت خود بعلل آورده باشی و ازین سخن
اندیش کنی که بعضی علییه سلام گفتند یا بن مردم مطلق گفتند که مطلق است
لفظ الناس و الا فاستحی نیز پس اگر جان بود که بر این تمسک کردی از
دو چیز اختراعی کنی از تکلف کردن و سخن عبارات و اشارات
و شط و طاعت و ایستاد و اشعار کفایتی تکلف از دشمن دارد
تکلف حمل از حد در گذرد دلیل کند تجلی باطن و غفلت دل از باری
که معین تکرار آن است که تشمس معصیت آنست و تقصیر کردن در بندگی
و عبادت خدا تعالی و از نشکر کردن در ذکر گذشته و مقیاتی که در راه دارد
در ایمان و سلامت بردن او و از قبضه ملک الموت حجتن و سوال
مسکوت و بجا جواب دادن و از قیامت و موقوفاتی آن و شناختن روز حساب
فرار و صراط و عبور بران و دیگر بولا، قیامت از نشکر کردن، تشمس معصیت
آنچه در دل وی افتد و مروی قرار کرد و در جوشش آتش و توجان صحبتها را
نکار خوانند و خلق را ازین آگاه بران و ایشان را بقصص با خود و
صوفی پس بسیار کردن، تپش این تشنه های معصیتها در دل گسیبان
انقدر آمار کسر کشتند با تقدیر که نتوانند بکنند و عذری بخواهند و بگویند